



خاطره گویی، گونه‌ای از روایت جنگ

در گفت‌وگو با مرتضی سرهنگی و هدایت‌الله بهبودی



اشاره: مرتضی سرهنگی و هدایت‌الله بهبودی نمایندگان پرکار روایت انسانی و ادبی دوران دفاع مقدس هشت ساله هستند. حاصل کار آنان دفتر معروف ادبیات و هنر مقاومت و آثار منتشر شده توسط آن است؛ حدود ۵۵۰ عنوان اثر.

فال نیک این گفت‌وگو را هدایت‌الله بهبودی رقم زد که گفت: آثار مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، مثل «کالبد» و «پیکر» روایت از جنگ است و آثار دفتر ادبیات و هنر مقاومت مثل، «روح» و «باطن» این روایت. و گفت‌وگو آغاز شد و نمایندگان نوع روایت از جنگ، دو دیدگاه خود را شرح دادند. گفت‌وگو را می‌خوانید و نظرات طرفین را در می‌یابید. اما این گفت‌وگو قابلیت ادامه دارد:

۱- مفهوم زمان و مکان در روایت وقایع جنگ شامل اطلاعات دقیق از مختصات زمانی و مکانی وقایع است. در آثار دفتر ادبیات و هنر مقاومت، زمان و مکان در جهت روایت دقیق از واقعه نیست بلکه احوال شخص در آن اتفاق، مورد توجه است. تاریخ نگاری زمان و مکان در این آثار استناد به یک نقطه یا زمان خاص شکل نمی‌گیرد بلکه سکویی برای ورود خواننده به موقعیت قهرمان خاطره است. قطعاً خواننده خاطرات جنگ از گویاسازی تاریخ نگاری و مستند وقایع پیش روی شخص اول هر خاطره - حداقل در نوشته‌های کتاب برای ورود به دنیای او بهره‌می‌برد. همچنان که تاریخ نگاری جنگ، گاهی به وقایع پیش آمده برای یک دسته در یک عملیات هم می‌تواند تکیه و صفحه‌های جدیدی باز کند.

۲- نکته دیگر قابل بسط در این گفت‌وگو، آسیب شناسی این دو نوع روایت است؛ و این سوال هم شکل گرفت که اصلاً نمایندگان این دو نوع روایت قادر به آسیب شناسی خود هستند؟ یا باید این کار را به دیگران وا گذاشت که قرار است از روایت‌ها عبور کنند و به ساختار تازه‌ای در روایت از جنگ برسند؟

احد گودرز یانی - مهر ۸۶

روی این موضوع بحث کرد که مثلاً سه روایت وجود دارد، دو روایت وجود دارد، یا چه مراکز، نهادها و اشخاصی منشأ چه نوع روایت‌هایی از جنگ هستند. ولی من فکر می‌کنم الان می‌شود از این بحث‌ها کرد. وقتی می‌آییم این را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که اگر مرکز تحقیقات جنگ منشأ شکل دادن یک نوع روایت خاص از جنگ با رویکرد تاریخی است، و یا آوینی با روایت فتح، دفتر ادبیات با وجود آقای سرهنگی و شما [آقای بهبودی]، واقعاً با این ادبیاتی که تولید کردید، یک روایتی از جنگ را شکل دادید. یک ادبیاتی تولید شد، یک گونه‌ای از کار ادبی، حالا باز بر شاخه‌های مختلف. بنابراین حالا موضوع ما این است که این چه نوع روایتی است.

گودرز یانی: خیلی فرصت خوبی شد، هم تشکر می‌کنم از زحمت آقای گودرز یانی که مقدماتش را فراهم آورد و هم از لطف شما. ما یک ویژه‌نامه‌ای داریم منتشر می‌کنیم در مورد روایت و راوی گری است. من خودم مدتی قبل خدمت آقای سرهنگی رسیدم. کار بزرگ تری دارم انجام می‌دهم و آن طراحی کتابی روی این موضوع است چون فکر می‌کنم که ظرفیت انتشار یک کتاب را دارد. در بررسی‌هایی که می‌کردم دیدم با یک موضوعی مواجهیم: روایت‌های مختلف از جنگ. حالا اگر در ابتدا هم این روایت‌ها بوده، که بوده و تحت شرایط خاصی شکل گرفته، در جنگ و پس از جنگ، ولی چون ادبیاتش تولید نشده بود، خیلی شفاف نمی‌شد

موضوع این که چه نوع روایتی است بر می گردد به این که شما به جنگ چه جوری نگاه کردید؟ همین را شما می توانید از ما بپرسید و شما که این آثار را تولید کردید، روز شمار دارید، اطلس دارید، تحلیل دارید، چه شد که به اینجا رسیدید؟ در واقع چه نوع نگاهی به جنگ کردید؟ چه رویکردی به جنگ داشتید که آن رویکرد این ادبیات و این ساختار و این سازماندهی و این متولوژی را شکل داده. حالا ما بر عکسش این سؤال را خدمت شما داریم. می خواهیم روشن شود که شما در واقع چه نگاهی به جنگ داشتید؟ مبانی آن نگاه چه بوده؟ و آرام آرام آمدید به چه سمتی و چه چیزهایی تولید کردید؟ و حالا چه چشم اندازی برای آینده است؟ این چارچوب کلی موضوع ماست. می توانیم وارد بحث که شدیم، به تناسب سؤال کنیم و بحث کنیم تا روشن بشود. این مسأله ماست. درست طرح کردم آقای گودرزینی؟

گودرزینی: خواهش می کنم.

درویدیان: بفرمایید، آقای بهبودی.

بهبودی: یک جمله بیشتر نیست. حالا در مورد این جمله بخواهیم یک ساعت صحبت بکنیم، نمی دانم چه کار باید بکنیم.

درویدیان: بله، توحید هم یک جمله است ولی وقتی بسطش می دهی، تمام عالم و ممکنات و گذشته و حال و آینده را در بر می گیرد. **بهبودی:** با این مقدمه ای که شما فرمودید، می شود این طور گفت که اگر آنچه در مرکز شما - مطالعات و تحقیقات جنگ - انجام شده را به عنوان کالبد و پیکر روایت تعریف بکنیم، آن چیزی که در دفتر ادبیات و هنر مقاومت انجام شده، باید روح و باطن روایت بیان بشود.

بنابر آن مقدمه ای که شما فرمودید، آن کار که در مرکز شما انجام شده قالب، پیکر و کالبد این روایت از نظر من محسوب می شود و آنچه که دفتر در طول این ۱۸ سال انجام داده، روح و باطن روایت محسوب می شود.

درویدیان: چرا این طور تقسیم می کنید؟ چون این نگاه شما را توضیح می دهد.

بهبودی: خواهش می کنم. البته این که می گویم شما به قالب کار پرداختید، الان می توانم این را بگویم، نه آن موقع که شما شروع کردید.

درویدیان: یعنی آن موقع این ادراک را نداشتید که این ها قالب و پیکر است، پس ما بیایم سراغ باطن. این یک خودآگاهی جدید است، یک تعریف جدید است!

بهبودی: بله، یک نتیجه گیری است، بعد از تقریباً دو دهه کار در مورد تاریخ و ادبیات جنگ. آنچه که آقا مرتضی [سرهنگی] و در کنارش من در حوزه هنری شروع کردیم، به نیت منجمد کردن و کنسرو آن حال و هوا و آن روحیه ها و از نظر خودمان آن جریان زلال زیرپوستی و چیزی که در

پایین این جریان ظاهراً به چشم نمی خورد، بود و چه تلاطم قشنگی هم داشت. فکر می کردیم خاطرات می تواند این کار را انجام بدهد. خاطره گرفتن هم چند گونه است. یکبار شما روایت می گیرید یا خاطره می گیرید، یک جور می گیرید. یکبار هم ما خاطره می گیریم. این دو نگاه است و تفکیک پذیر. شما بنابر این گرایش های صنفی و گروهی تان، گرایش به پیکر و کالبد کار داشتید؛ در چه ساحتی، با چه گروه هایی، با چه واحدهایی، در کدام محور؟ ما می گفتیم، با چه حال و هوایی، با چه احساسی، با چه عاطفه ای، در کجا؟ الان که از دور نگاه می کنیم این تقسیم بندی به نظرم منطقی می رسد و چقدر قشنگ است که هر کدام جای خودش را دارد. نه تنها مزاحم هم نیستند بلکه مکمل هم هستند.

درویدیان: از نظر شما در این تفکیک روایت آوینی کجاست؟

سرهنگی: اجازه دهید این بحث کامل شود. چون آوینی با تصویر کار دارد، شما با تصویر کار ندارید. این یک بخش عمده اش بر می گردد به ذات جنگ. جنگ چون یک جنگ دفاعی بوده ذات مردمی دارد، بنابر این همه جنگ در قرارگاه ها نیست. همه جنگ دست فرماندهان ما نیست. همه جنگ دست رزمندگان ما هم نیست. حتی بخشی از جنگ دست دشمن ماست. ما این را تقسیم کردیم به سه ضلع یک مثلث. گفتیم: قاعده، خاطرات رزمندگان، یک ضلع خاطرات اسیران ایرانی و یک ضلع دیگر خاطرات اسیران عراقی. این مثلث اگر شکل بگیرد ما به حقیقت گویی جنگ نزدیک می شویم. چرا می گویم حقیقت گویی؟ مادر جنگ با دچار دوربینی هستیم، یا دچار نزدیک بینی و این حقیقت گویی را نداریم. فاصله داریم با آنچه که اتفاق افتاده. فرض کنیم یک موقع من از الهیه تهران می خواهم به جنگ نگاه کنم، یک موقع از قرارگاه می خواهم به جنگ نگاه کنم. آن جا اینقدر دورم که نمی بینم. در قرارگاه هم این قدر نزدیکم که هیبت این رانمی بینم اصلاً. مایک حد وسطی را گرفتیم؛ مردم عادی. این به خاطر شغل ما بود که روزنامه نگار بودیم. روزنامه با مردم عادی سر و کار دارد. برای همین شما می بینید تیتراژها کاملاً روان است، متن خبرها کاملاً ساده است. سطحی نیست! ساده است. شما چیزی را می نویسید که مردم راحت می خوانند. اگر این راننده های شرکت واحد را دیده باشید یک روزنامه همشهری جلوی فرمان شان هست، پشت چراغ قرمز می خوانند. تمخاطبین به راحتی این وسط می ایستند؛ بین قرارگاه و الهیه یک ایستگاه دیگری هست که ایستگاه اجتماعی است، این ها هستند که می روند جلو و جنگ را می بینند. منتهی همه جنگ را نمی بینند. این ها بخشی از جنگ را می بینند که در آن هستند، آن محور، آن خط، آن خاکریز که در آن هستند. از نکته ای که آقای بهبودی اشاره کردند، من به قالب و محتوا اشاره می کنم. مثل موم می ماند و عسل و شهد. هر دو به هم احتیاج دارند. موم با آن شکل مهندسی شده باید باشد

**بهبودی: اگر آنچه در مرکز شما
- مطالعات و تحقیقات جنگ -
انجام شده را به عنوان کالبد و
پیکر روایت تعریف بکنیم، آن چیزی که در
دفتر ادبیات و هنر مقاومت انجام شد،
باید روح و باطن روایت بیان بشود.**

که آن شهد را بتواند نگه دارد. این برمی گردد به ذات کار ما، به طبیعت جنگ که مردمی بود. فرماندهان ما هم بچه های مردم بودند. خاطرات جنگ از معمول ترین آثاری است که مردم می خوانند. هیچ پیچیدگی ندارد این ادبیات. یک ادبیات ساده است، راوی اش یک سرباز است. ادبیات جنگ را اصلاً سرباز پدید می آورد. سرباز مورخ نیست، ادیب نیست. بعداً ممکن است خاطرات این سرباز به کار مورخ یا ادیب بیاید.

درویدان: به هر جهت شما از این جا که نشستهاید، به یک جمع بندی این طوری رسیدید با تمثیل مختلف و تفکیک این طوری. من خودم غیر این دو، سه سال اخیر، واقعاً این دیدگاهی را که الان شما اینجا دارید اصلاً به رسمیت نمی شناختم. این کار اصلاً در ذهنم نمی آمد. جایگاهش در ذهنم مشخص نبود. دلیلش هم این بود که به قول شما، ما جنگ را از توی قرارگاه می دیدیم. حالا من خودم به طور خاص بیشتر. بعضی بچه های ما در لشکر هم بودند، به خاطر همین به خط هم می رفتند. این امکان هیچ موقع برای من به وجود نیامد. برای همین متأسفانه ساختار ذهنم یک ساختار تصمیم گیری، فرماندهی، قرارگاهی است. ببینید این به یک اعتبار، یک نوع تفسیر است. ولی این تفسیر چقدر منطبق باشد با آن واقعیت، معلوم نیست. چرا تفسیر است، چون ما خلاف این را اعتقاد داریم. البته حالا این نظرم تعدیل شده. ولی دوستانم فکر می کنم هنوز آن نظر اول خود من را دارند، ولی من این نظر را تعدیل کردم. دلیل این که خدمت شما هستیم اصلاً همین است و کار کتابی که می خواهم بنویسیم. خیلی روی این فکر کردم. حداقل چهار، پنج سال ذهنم مشغول بود که آیا ما می توانیم بین این رویکردهای مختلفی که نسبت به جنگ هست، چیزی را حذف کنیم، دیدم امکان پذیر نیست. یعنی باید همه این ها را به رسمیت بشناسیم. به دلیل همان نکته ای که شما فرمودید، چون ذات جنگ است و خیلی ملاحظات دیگر. ولی می خواهم بگویم این یک نوع برداشت است و پس از جنگ شکل گرفته، نه در نقطه ای که شما می خواستید به این کار ورود کنید. امروز اگر دوباره جنگی شود، ما حاضریم یک چنین تفکیکی بکنیم؟ بگوئیم، این جنگی که شده، هیچی نیست، این کالبد است. این خود جنگ است. این چیزهایی که الان - بعد از جنگ

- به عنوان خاطرات و مسائل می گویند، این ها به یک اعتبار حواشی جنگ است، جوهر جنگ نیست. ذات جنگ که این ها نیست، جنگ آن چیزی است که دو تا اراده شکل گرفته برای کشتن همدیگر. حالا یکی با اعتقادات دینی و یکی با اعتقادات دیگر. در تمام جنگ های دنیا مرسوم است. وجه تمایز ما این است که جنگ ما، مبانی اعتقادی دارد، مشخصه مردمی دارد و ویژگی های خاص خودش را دارد. درست است که الان می گوئیم شفاف شده و این را اطلاق می کنیم ولی من فکر می کنم باید روی آن تأمل کرد. یعنی هم ما تأمل کنیم از آن منظر روی این و نگوئیم این ها حواشی است و هم شما از این تعبیر که این کالبد است. فکر کنم باید تعدیلش کنیم. قبول دارید؟

بهبودی: نمی دانم! ما، حقیقتش زیاد در این مقوله فکر نکردیم که بخواهیم به صورت تئوری یا نظری در موردش صحبت کنیم.

درویدان: می دانید چرا این بحث را می کنیم. چون بحث ما و شما و این بحثی که داریم با هم می کنیم، تأثیری روی کار ما و شما ندارد. ما داریم کار خودمان را می کنیم و چون یک رویکردی شکل گرفته. ما اگر بخواهیم رویکردمان را در مرکز تغییر دهیم، من فکر می کنم ده سال دیگر این اتفاق می افتد، شما هم همین طور. شما هم اگر بخواهید یک چیز دیگری باشید، ده سال دیگر، احتمالاً آثارش مشخص می شود. پس بحث ما و شما نیست. ما می خواهیم مخاطبی که بیرون هست، از شما یک کتاب هایی می بیند، یک چیزهایی می شنود، از مرکز یک کتاب هایی می بیند، یک چیزهایی می بیند، آوینی را می بیند، ما به او بگوئیم، دلایل این هاست. رویکردهای مختلف به این مبانی است. به این دلیل می خواهم بازش کنم.

بهبودی: من فکر می کنم این تعریفی که شما می فرمایید یک جور تعریف رسمی جا افتاده ی جهانی باشد درباره جنگ. به آن چیزی ما جنگ می گوئیم که اراده دو قدرت، دو دولت، دو جبهه، مثلاً تبدیل به خصم بشود. بی اعتبار نیست این تعریف. تعریف معتبری است. اما آنچه که در کشور ما اتفاق افتاده، متفاوت با آن چیزی است که باعث این تعریف شده. صحبت آقای سرهنگی مشرف به همین مسئله است که وقتی به آن جوهر مردمی جنگ توجه می کنیم، این بخش، این نگاه، این گونه روایت از آن بیرون می آید. چیزی بیرون می آید که در تاریخ مکتوب ایران بی نظیر است. چیزی از آن بیرون می آید که قابل مقایسه با پیامدهای بقیه جنگ ها در دیگر نقاط دنیا نیست. چیزی به نام نهضت خاطرهنویسی. این قابل مطالعه است. من که مطمئنم در تاریخ ایران چنین پدیده ای وجود نداشته، آیا در جهان هم بعد از جنگ ها چنین چیزی به وجود آمده؟! غیر از نخبگان، آیا این استقبال پر حجم مردم وجود داشته؟ که پس از جنگ و حتی در اثنای آن دیده ها و مشاهدات خود را

بنویسند؟

گذاشت. روی نوع رفتار اثر گذاشت. اگر ما برای جنگ چند تا شناسنامه قائل باشیم - شناسنامه نظامی، شناسنامه سیاسی، شناسنامه اقتصادی - شناسنامه خیلی معتبری هم به نام مردم هست.

بهبودی: شناسنامه فرهنگی!

سرهنگی: شناسنامه فرهنگی! حالا مردم می آیند می گویند که آقا محیط و شرایط بود و ما رفتیم. من می گویم روزی که آن تبادل بزرگ صورت گرفت و اسیران ایرانی به خانه هایشان برگشتند، حالا مثلاً فرض کنیم پنجاه هزار تا اسیر، یعنی پنجاه هزار جلد کتاب. من می گویم استان مازندران، قریب به صد و هشتاد و پنج هزار رزمنده دارد. صد و هشتاد و پنج هزار رزمنده! یک جور عکس واقع‌های بود که مثلاً رضاشاه آمده همین بحث را شما هم دارید، آقای محسن رضایی هم دارد. اسلحه‌ها را از دست مردم گرفت. یک ارتش کلاسیک درست کرد که ... دو ساعت هم نتوانست بایستد این ارتش. این ادبیات باعث می شود روح مردمی که همیشه در جنگ زنده بماند نه روح نظامی گری، نه روح میلیتاریستی، نه روح سیاسی. ما به این احتیاج داریم. حالا اگر خاطر تان باشد که حتماً هست، چقدر شما امواج انسانی را می شنیدید، در تحلیل‌ها. چرا این کار را می کردند؟ امواج انسانی در خبرهای خبرگزاری‌های دنیا که به ایران نسبت می دادند. یعنی این‌ها آدم‌های بی‌برنامه، اضافه، خیلی ابتدایی و بدوی هستند. اینها نمی‌خواستند ببینند که دامنه فداکاری ملت برای نگه داری دین و مملکتش تا آن جاها کشیده شد که همه دیدند. تمام تلاش دنیا این بود که مردم را از جنگ حذف کنند. چون می‌دانستند که ما سه برابر جمعیت عراق، دوازده، سیزده یا پانزده میلیون جمعیت داشت. ما سی و شش میلیون بودیم. چرا عراق گاهی با تردید از سلاح شیمیایی استفاده می‌کرد؟ وقتی صدام به فرماندهانش می‌توید، آن‌ها می‌گفتند: قربان، چون نیروهای ایرانی و نیروهای خودمان نزدیک بودند، اگر ما می‌زدیم به ایرانی‌ها، خودمان هم صدمه می‌دیدیم. صدام می‌گفت: به درک! نگران نیرو نباشید، مادران عراق برای شما خواهند زایید! صدام هم آمد جیش‌الشعبی تشکیل داد. نقشی که جیش‌الشعبی اول جنگ داشت، آخر جنگ هم داشت؟! حالا این یک صحبت دیگری است. ولی ادبیاتی که مردم دارند درباره جنگ می‌نویسند، مشاهدات آن‌ها و حق آن‌هاست. دنیا هم می‌خواند این‌ها را تا بدانند که همنوعان خودشان، کسانی مثل خودشان، در شرایط دشواری مثل جنگ چه طوری دوام آوردند. این ادبیات یک ادبیات ناگزیر هم هست، مثل خود جنگ که ما ناگزیر بودیم به جنگ، این هم ناگزیر است. با همان روحیه. یعنی با همان روحیه که جنگ کردیم، همان روحیه را باید برداریم بیاوریم و بگویم که آقا این ما بودیم، این بچه‌های ما بودند، این پسرهای ما بودند، این فرزندان ما بودند که جنگ کردند.

درویان: کدام نقش مردم در جنگ یا تولید ادبیاتی تحت عنوان خاطرات جنگ؟ کدامش بی‌نظیر است؟ مردم که به نظرم بی‌نظیر نیست! معتقدم استالین‌گرا هنوز هم از نظر ابعاد جنگ مردمی از جنگ ما بزرگ تر است. نیت و انگیزه را نمی‌گویم.

بهبودی: من گفتم نهضت خاطرهنویسی، نگفتم شرکت و ...

درویان: ولی ماهیت جنگ را نقش مردم شکل می‌دهد، نه خاطره‌نویسی‌اش.

بهبودی: ببینید من دارم به پیامد حضور مردم ایران در جنگ اشاره می‌کنم. پیامدش چیزی بود به نام نهضت خاطرهنویسی در ایران که ما پیشینه‌ای برایش در ایران نداریم و به نظرم نظیری هم در دیگر نقاط دنیا بدین شکل ندارد که فردی کم‌سواد بنویسد، فردی که دوره‌ستاد دیده بنویسد، فردی که پزشک است بنویسد، مهندس بنویسد. عامی و نخبه شروع کنند به نوشتن. این خیلی مهم است. این بی‌نظیر است. بنابراین از این جهت نه تنها قابل مطالعه است، بلکه قابل تبدیل شدن به تابلو، تیر شدن، عنوان شدن و حتی مطالعات جدی بین‌المللی است. این را نمی‌توانیم نادیده بگیریم، جنگ با آن تعریفی که شما کردید کاملاً درست است. ولی این اتفاق در ایران افتاده. یعنی ذات مردمی جنگ ما باعث یک چنین اتفاق ادبی شده. این را چه کار می‌خواهید بکنید؟

درویان: به عنوان یک واقعیت می‌پذیریم. به هر حال این یک واقعیت است. این نگاه شما چه نوع روایتی از جنگ می‌کند؟ یعنی برون داد این که شما می‌گویید ما خاطره می‌نویسیم و مردم بودند، نهایتاً چه نوع روایتی از جنگ ارائه می‌کند؟ برعکس هم می‌توانید بگویید، شما که جنگ را این طور رسمی تعریف می‌کنید، تعریف عرفی می‌کنید، چه روایتی از جنگ می‌کنید؟ ما می‌توانیم بگویم روایت جنگ ما از چرایی، چگونگی، ماهیت جنگ و این نوع بحث‌هاست. چرا شروع شد؟ چرا ادامه پیدا کرد؟ چرا پایان یافت؟ لشکرها از کجا آمدند؟ از کجا زدند؟ چرا پیروز شدیم؟ چرا شکست خوردیم؟ یعنی در مورد ابعاد یک واقعه، ماهیت یک واقعه و نتایج یک واقعه بحث می‌کنیم. شما با این ادبیاتی که تولید می‌کنید و این نوع نگاهی که به جنگ دارید بالاخره چه نوع روایتی از جنگ ارائه می‌کنید؟

بهبودی: من یک جمله می‌گویم، بعد آقای سرهنگی بگوید. شما مناسبات نظامی را تشریح می‌کنید، ما مناسبات انسانی را.

سرهنگی: در جنگ پای انسان در میان است. تعریف جنگ بدون انسان معنی ندارد. در هیچ جنگی این طور توده مردم به طور عمیق درگیر نشده بودند. آن قدر عمیق بود این جنگ که روی لباس پوشیدن مردم هم اثر گذاشت. روی غذا خوردن مردم هم اثر گذاشت. روی نوع غذا اثر

درویدیان: نقطه ثقل این رویکرد مناسبات انسانی است. حالا در این مناسبات انسانی، شما به نقش انسان و احوالات و حالات او در کل جنگ می‌پردازید؟ یعنی این را در آخر ارائه می‌کنید؟ می‌خواهم بگویم اگر یکی آمد صد تا کتاب شما را خواند، جنگ را می‌فهمد یا آدم‌ها را می‌فهمد؟ اگر جنگ را می‌فهمد، چه جوری می‌فهمد؟ یعنی شما در خاطرات چه چیزی از جنگ می‌گویید که کسی که خواند جنگ را بفهمد؟ اگر آدم‌ها را می‌فهمد، به نظرم خیلی متدولوژی‌ها و گزینه‌های دیگر هم هست. چون انسان ساحت‌های مختلفی دارد. شما یک ساحتی از انسان را که در جنگ ظهور کرده، پرداختید. کسی می‌تواند خاطرات ورزشی را بنویسد. چون این هم یک ساحتی و یک شوونی از جامعه است. من می‌خواهم ببینم کسی که روایت شما را بخواند چه می‌فهمد؟ انسان را می‌فهمد یا جنگ را؟ یعنی اگر صد تا کتاب شما را بخواند از او بپرسیم، چه فهمیدی، چه می‌گوید به نظر شما؟

بهبودی: او که این کتاب‌ها را می‌خواند نمی‌خواهد در مورد تاریخ جنگ آگاهی به دست بیاورد، به نیت پیدا کردن ماهیت جنگ است که به این کتاب‌ها تمایل نشان می‌دهد.

درویدیان: ماهیت جنگ چیست؟ یعنی چه چیزی از جنگ؟
گودرز یانی: من به عنوان یک شاهد بگویم چون این اتفاق برایم افتاده. صد تا کتاب دفتر را خوانده‌ام.

من اولویت بندی می‌کنم، اول آدم‌ها یادم می‌ماند. یعنی اسم‌ها و شاکله‌های شخصیت‌شان. مثلاً فهمیه بابائیان پور، یا شهید احدی در حرمان هور. اول آدم‌ها، منتهی آدم‌ها در جنگ. این خیلی مهم است.

درویدیان: از جنگ چه می‌فهمید؟
گودرز یانی: اول آدم‌ها و این که آن آدم‌ها، هر کدام شناسنامه‌ای در ذهن من پیدا می‌کنند. بعد شناسنامه محیطی که در آن بودند. مثلاً شهید احدی در کدام عملیات شاخص‌ترین موقعیت را داشته؟ مثلاً در کربلای پنج. یا خانم بابائیان پور در طول جنگ و روزهای آخر جنگ بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. اطلاعات از جنگ به اندازه‌ی شناخت آدم‌ها نیست. یعنی من می‌فهمم و می‌شناسم شلمچه کجا بوده و موقعیت‌ها را به صورت کلی می‌شناسم، ولی دقیق نه.

درویدیان: خود شما-آقای سرهنگی - این ادارک را داشتید؟ تا حالا مواجه شدید با این سؤال که ما چه چیزی را داریم به جامعه می‌دهیم و جامعه چه ادارکی پیدا می‌کند؟

سرهنگی: بله... بله...
گودرز یانی: یا مثلاً سعید تاجیک در کتاب جنگ دوست داشتی. حجم خاطراتش زیاد است. خاطرات از کل جنگ است. سعید، اول خودش

در ذهن می‌نشیند، منتهی سعید در جنگ ایران و عراق و در لشکر ۲۷ و در فلان گردان. تمام این‌ها به ما شاخصه می‌دهد. بعد می‌رسیم به این که سعید در کدام مناطق بوده. سعید در فاو بوده، سعید در شلمچه بوده.

بهبودی: مضاف بر این ما می‌توانیم به جغرافیای جنگ پی ببریم، کسی که از یک روستای تهمتن کلاهی بابل آمده، کسی که از کهنوج به اسارت رفته، کسی که از کوچه‌پس کوچه‌های سلسبیل تهران با تغییر شناسنامه‌اش رفته جنگ.

درویدیان: جغرافیای انسان‌هایی که آمده‌اند...
بهبودی: این خودش یک نوع جامعه‌شناسی از جنگ و از جنگ کرده‌ها به ما می‌دهد و موضوعی است به نظر من بسیار مهم و قابل مطالعه که از لابه‌لای مناسبات نظامی ما بر نمی‌آید.

درویدیان: پس باز جنگ نیست. آدم‌ها در جنگند. یعنی این محور است.

درویدیان: یعنی، وجه غالب در برون داد این است. ولی به قول شما خیلی عناصر دیگر هم هست. بالاخره خاطرات آن آدم پشت یک خاکریز بوده. آن خاکریز هم در جنگ است. ولی برون داد نهایی‌اش این است. این طور هست؟

بهبودی: به نظرم همین است.
گودرز یانی: ولی یک تفاوت عمده دارد. همان طور که آقای سرهنگی گفت و رسیدیم به ادبیات و ادبیات جهانی، مثلاً ژان وال ژان هم در ذهن ما مانده. چون خیلی از مردم‌رمان و داستان می‌خوانند. خاطره هم می‌خوانند. ولی با یک تفاوت عمده که این شخصیت‌ها واقعی‌اند.

درویدیان: بله، ما به ازای بیرونی دارند.
گودرز یانی: و این خیلی دلچسب است.

درویدیان: همین استدلالی که شما می‌کنید نشان می‌دهد که مسئله‌تان باز آدم‌هاست. این نکته را هم بگویم و باز از منظر خود ما، اگر که همان تعریف کالبد را بپذیریم در صورتی که من معتقدم ما به کل جنگ می‌پردازیم، همان تعریف و مبانی. شما با این سبک خاطرات به زمان مقید نیستید. تقریباً به نوعی، خاطراتی که شما دنبال می‌کنید مثل قصص قرآن است. قرآن نمی‌گوید در چه تاریخی و در کجا این اتفاق‌ها افتاد. بنابراین شما به نوعی حرکت می‌کنید به سمت فرا زمان و فرا مکان، یعنی جزو روش‌های کار شما نیست که با دقت بپرسید در کدام مکان و در چه روزی چنین شد. از این دقت‌ها نمی‌شود. من فکر می‌کنم یکی از آسیب‌های این روایت از جنگ این است که آدم‌ها محورش هستند و چون آدم‌ها و خاطرات محور هستند، زمان و مکان اصلاً مسئله شما نیست.

سرهنگی: آقای درودیان ما یک جمله‌ای داریم راجع به این که آدم‌ها در برابر جنگ کوچکنند. هیچ نسبتی بین یک تن و یک تانک وجود ندارد. بعد هم آن طور دسته دسته تو دهن گشاد جنگ بلعیده می شود. این همه گورستان سرگشاده به قول معروف هست. پس می‌پذیریم که جنگ کوچک نیست؟! نه؟! آدم‌ها کوچک تر از جنگند؟! چه نسبتی وجود دارد؟

درودیان: در برابر فیزیک جنگ! ولی در مورد آن تعبیری که شما به کار بردید، این آدم‌ها هستند که روح‌شان غالب بر جنگ است.

سرهنگی: حالا می‌خواهم بگویم که جنگ‌هایی هستند که در آنها آدم‌ها بزرگ تر از جنگند. آن جنگ‌ها کدامند؟

درودیان: عین جنگ ما.

سرهنگی: بله چون... جنگ دفاعی است. استالینگراد را که شما مثال می‌زنید یا لیننگراد که با آقای بهبودی رفتیم، برای سه سال محاصره، هیچ نشان نظامی در موزه وجود نداشت. عکس‌هایی که آن‌جا بود، عکس‌هایی بود که مردم صف بسته بودند بروند نمایش ببینند، برای آن سه سال محاصره! نانی گذاشته بودند آن‌جا که یک چیز سیاهی بود، مثل صابون بر گردان‌های خودمان،

بهبودی: صابون مراغه...

سرهنگی: گفتیم، این چیست؟ گفتند، این نان آن زمان است، نصفش آرد است، نصف دیگرش خاک اره و موادی که برای صحافی و ساخت کاغذ استفاده می‌شود. در آن محاصره است که سمفونی هفتم شوستاکوویچ ساخته می‌شود. پانصد هزار نفر هم ممکن است قربانی بشوند. غلبه می‌کنند به تمام فرماندهان ارتش نازی و تانک‌ها و توپ‌ها. این که شما می‌فرمایید ما رعایت نمی‌کنیم زمان و مکان را در خاطرات، خاطرات اصلاً تکیه‌اش بر زمان و مکان است.

درودیان: هست؟!

سرهنگی: بله!

درودیان: در کتاب‌های شما کامل رعایت شده؟

سرهنگی: بله!

بهبودی: سه رکن: زمان، مکان و شخصیت رعایت شده است.

سرهنگی: اصلاً این سه رکن جزء منفک نشدنی خاطره است. چرا می‌گوید سعید تاجیک در فاو، سعید تاجیک در شلمچه، سعید تاجیک در فکه...

درودیان: این را به اعتبار مکان شلمچه نمی‌گوییم، به اعتبار آن بخش از خاطرات سعید تاجیک که در شلمچه است، می‌گوییم. یعنی شما شلمچه را موضوع خاطرات قرار نمی‌دهید.

سرهنگی: نه، موضوع خاطره‌ی ما نیست. ما شخصیت‌مان را داریم در آن جغرافیا می‌بینیم.

درودیان: شما تا حالا برعکس آمده اید بگویید که جنگ سی و سه مکان و هفتاد تاریخ مهم دارد؟ بیست شخصیت مهم دارد؟ این تاریخ‌های مهم، این مکان‌های مهم و خاطرات را با این شخصیت‌ها مورد توجه قرار بدهید و یا در مورد زمان‌ها این کار را بکنید. اصلاً تیپ‌بندی کرده‌اید؟

سرهنگی: نه، این کار ما نیست!

درودیان: چرا؟ چون اصلاً مدل و متدولوژی کار شما نیست. ما برعکس چرا روز شمار منتشر می‌کنیم؟ چون می‌خواهیم ببینیم در هر روز چه شده. اطلس چرا می‌دهیم؟ می‌خواهیم ببینیم در مکان چه اتفاقی افتاده. ولی شما اصلاً چنین توجهی ندارید. با این حال که می‌فرمایید زمان، مکان، شخصیت، به نظر من مجرای شخصیت و خاطراتش به زمان و مکان کشیده می‌شود، آن بخش از خاطرات شخص که زمان و مکان ندارد، شما تسلیمش می‌شوید. نمی‌شوید؟!

سرهنگی: نه!

درودیان: چرا، می‌پذیرید. یک آدمی، مثلاً فهیمه [بابائیان پور]، یا خانم همت بخشی از خاطراتش زمان و مکان ندارد، در دل زمان اتفاق افتاده، ولی از زمان می‌زند بیرون. در مکان هست، ولی از مکان می‌زند بیرون.

سرهنگی: آن توفیر دارد با بحث ما.

درودیان: یعنی فهیمه، احوالات درونی و احساساتش را می‌گوید و درست هم هست. من خودم که خواندم، ده روز درگیرش بودم. ولی زمان ندارد، مکان ندارد، می‌زند بیرون.

سرهنگی: ما یک خاطره داشتیم از فاو، خیلی هم خاطره خوبی بود، شاید نظیرش هم مثلاً چاپ شده بود. منتهی یک پاراگرافی در این خاطره، دو شب من را گیج کرده بود. خاطره این بود که می‌گفت ما آن جا گیر کرده بودیم. شرایط مان هم ناجور بود. عراق هم اساسی خمپاره می‌ریخت. یکی، دو روز هم بود که درست و حسابی غذا نخورده بودیم. یک وانت آمد، پنج شش تا گونی خالی کرد و رفت. چیزی آورده بودند برای ما و ما نمی‌دانستیم چیست. می‌گفت ترکش‌ها می‌خورد به این گونی‌ها و گردوهای که تو این گونی‌ها بود، شَرَق شَرَق می‌شکست. گردوها می‌رفت هوا. این کتاب به خاطر این پاراگراف باید چاپ شود.

درودیان: همین ترکش‌ها و گردوها!

سرهنگی: همین! همین!

درودیان: ولی اهتمام به حوادث پشت خط شما را به خاطرات آن‌جا نکشیده. همین می‌توانست عینش در انبار پشتیبانی عقبه یک منطقه‌ای که یک بمب خورده، اتفاق بیفتد.

سرهنگی: هر جای جنگ این اتفاق بیفتد، چون نمونه‌ای از کمک‌های مردمی است، خود این تصویر، تصویری بدیع است. در میدان

جنگ گونی گردو شَرَق شَرَق نمی رود هوا! می دانید چه می گویم؟ یکی از عناصر اصلی خاطره، نو و شگفت آور بودنش است، یعنی وقتی من می خوانم، شگفت زده بشوم.

درویدیان: حالا آفت گفتار می دانی چیست؟ الان در شب های خاطره، حدسم این است که این اتفاق افتاده. مثلاً صد و هشتاد و دو هزار رزمنده رفتند از یک استانی یا دویست هزار تارفتند. اگر خاطرات این دویست هزار تا را دسته بندی کنیم، بعد از یک مدتی خاطرات شبیه هم می شود. چون یک نوع جنگ است. دسته بندی که می کنیم، بالاخره یک تیپ از آدم ها هستند، یا از جنوب شهر آمده اند، یا روستایی هستند. خاطرات هم یا از پشت خط است، یا از خانه تاجیه، یا از لحظه درگیری است. به نظرم وقتی بدیع بودن محور بشود در خاطرات، آرام آرام گفتارها به مرز مبالغه می رسد. یعنی شما مجبورید بلاغتی کنید را لحاظ در بیان. کلمات در ذهن، خاطره گوینده را مجبور می کند تولید کند و خود شما هم در ادبیات برجسته اش می کنی. این به مرز مبالغه می رود. یعنی در درازمدت ما از ظرف زمان و مکان خارج می شویم و به مرز مبالغه می رسیم. یواش یواش از یک چیزهایی صحبت می کنیم که شاید ما به ازای بیرونی اصلاً نداشته باشد. چنین احساس نداری؟ از این آفت و نسبت به این آفت یا آسیب نگرانی نداری؟ بالاخره کار شما مثل روضه خوانی است. الان علت تحریفات عاشورا چیست؟ چرا بعضی می گویند: آقا این ها را نگو، این ها که نیست در مقتل. می گوید: آقا! این زبان حال است. وقتی حضرت زینب (س) می خواست با امام حسین (ع) خداحافظی کند، برادر و خواهر بودند، پس رابطه برادر و خواهرها این است. نمی گوید آن زمان حضرت زینب (س) چه گفته است. ولی می گوید: من تحت عنوان احساس می گویم. می دانید که اصلاً کل داستان روایت کربلا، به روایت راوی که در کربلا بوده و نوشته و مکتوب کرده، شصت صفحه است. ولی من الان فکر کنم شصت میلیون برگ بیشتر است. چیست این دو تا؟ احساس نمی کنید یک اتفاق این طوری می افتد با این خاطراتی که شما تولید می کنید. آقای سرهنگی! خدا برکت بدهد به عمر شما و آقای بهبودی، چند تا کتاب تولید کردید تا الان؟

سرهنگی: پانصد و پنجاه تا.

درویدیان: شاید پنج سال دیگر بشود پنج هزار تا، یا ده سال دیگر بشود بیست هزار تا. روز اول همه چیز برای شما بدیع بود. ولی امروز می گوید که این کتاب را به این دلیل چاپ کردم که این نکته در آن بود. یواش یواش گزینش می کنید. من می گویم همین اتفاق برای او که خاطره می گوید، می افتد. وقتی می بیند همه در مورد این حرف می زنند و یک چیز عادی است، باز تولید می شود با لسان جدید، با شکل جدید که دیگر با واقعیتی که اتفاق افتاد، نسبت ندارد. ما به ازای بیرونی هم در این شرایط ندارد.

نسبت به این فکر کردید تا الان؟ نگران نیستید این اتفاق بیفتد؟
بهبودی: این نگرانی ندارد. البته خاطره از من راوی است و روایت کننده هم امکان لغزندگی به طرف آفت خودگویی را پیدا خواهد کرد. ولی خاطره گیر و متخصص امر هم که این طرف میز نشسته است کسی است برای خودش. می خواهد خاطره را بخواند و یا بخش هایی را با خاطره گو در میان بگذارد. تا حدی این مسئله در دفتر رعایت شده است.

درویدیان: اتفاقاً من می گویم بخشی از آسیب این است که شما، من راوی را به حال خودش وانمی گذارید. یک متخصص، من راوی را شکل می دهد. یعنی ساختار ذهنی شما در گرفتن خاطرات وارد می شود. آسیب تاریخ شفاهی اصلاً این است. خاطرات هم به نوعی گونه ای از تاریخ شفاهی می تواند باشد. با این مشخصاتی هم که شما گفتید آن کسی که دارد آن حادثه تاریخی را می گیرد، چون ممکن است دقت نداشته باشد به گفتار - گفتار منظم نیست و ذهن و زبان تحت شرایط تغییر پیدا می کند و هر زمانی بیانگر یک معنایی است - آن روایت یا آن تاریخ را می گیرد و بخشی از این را می سازد. یعنی سهیم می شود در آن راوی. حالا چه خاطرات بگوید، چه...

بهبودی: بحث شما یک شاخه دیگر است. حالا من برمی گردم به همان صحبت اول شما که فرمودید تواتر پیدا می کند. این پانصد و پنجاه جلدی که آقای سرهنگی گفتند، در عمر تقریباً بیست ساله دفتر، می توانم تخمین بزنم که هفتاد درصدش تقریباً ده اول تولید شد و چون به تواتر رسیده، در ده دوم دیگر گزینش آمده وسط، معیار آمده وسط. شاخص های تازه به میان آمده و بنابراین کارهای گزیده انتخاب شده.
درویدیان: کدام ناب تر است. هفتاد درصد یا سی درصد به نظر شما؟ من معتقدم هفتاد درصد!

بهبودی: من هم به نظرم این طور می آید.

درویدیان: می دانی چرا، چون شما الان از یک منظری، گزینش می کنید. به چه اعتباری معلوم است که این گزینش شما درست باشد. شما از موضع یک شخص گزینش می کنید. در صورتی که در آن صحنه واقعی، برای این آدم و آن واقعه، شاید آن چیزی را که شما دیگر گزینش نمی کنید به دلیل تواتر برای آن آدم خیلی مهم بوده. ولی چون شما متخصص شدید و می گوئید من قبلاً این ها را چاپ کرده ام، به آن اعتنا نمی کنید.

سرهنگی: خاطره ایستا نیست. خاطره حرکت می کند و وقتی که خاطره حرکت می کند، یک جمله هست که می گوید: خاطره ضد موزه است.

در موزه الان که این ویتترین وجود دارد، پنجاه سال دیگر هم این ویتترین همین جاست. اما اساساً خاطره حرکت می کند، ایستا نیست،

بنابراین در این حرکت دچار تغییر و تحول می‌شود. یعنی یک جوری این رشد است.

درویدیان: نقطه تحریفش همین است دیگر!

سرهنگی: نه! نه! اجازه بفرمایید. آن چیزی که شما تفکیک قائل می‌شوید، که این خاطره را شما گزینش می‌کنید، شما تفکیک می‌کنید، لطمه می‌زند به کار، آفتش است، من می‌گویم اصلاً این طور نیست. ببینید ما حدود ۲۲ اردوگاه داشتیم در عراق، پنجاه هزار تا هم اسیر داشتیم. دیگر از این محدودتر که نمی‌توانیم کار کنیم. هر اسیری یک انسان است و یک تعداد اتفاقات کاملاً مشخص و تأثیرگذار در این اردوگاه‌ها افتاده. هر کدام از این‌ها از منظر خودشان روایت می‌کنند. شما وقتی خاطرات بچه‌های اسیر خودمان را می‌خوانید به یک سری چیزهای کاملاً مشخص برمی‌خورید. ما را گرفتند، تونل مرگ بود، شام این جوری بود، ناهار این جوری بود، این ظاهر خاطره است. اما وقتی این را اسیر برای خودش درونی می‌کند، به اندازه درون انسان‌ها این کار متنوع است. بنده به این فنجان از یک زاویه نگاه می‌کنم، آقای بهبودی از یک زاویه نگاه می‌کند، شما از یک زاویه دیگر.

درویدیان: شما تفکیدی به این که خاطرات ما به ازای واقعی داشته باشد، دیگر ندارید؟

سرهنگی: یعنی چه؟

درویدیان: یعنی، یک حادثه مثل همین تونل برای همه اتفاق افتاده. ولی هر کسی این تونل را یک جور روایت می‌کند. در این روایت‌های مختلف به بعضی که بدیع‌تر است، ما متعهدتر می‌شویم.

سرهنگی: نه، این وجود دارد. می‌خواهم بگویم منی که از این کانال رد می‌شوم، یک ضربه می‌خورد به سرم، یک ضربه می‌خورد به کمرم. آقای بهبودی که رد می‌شود، یک ضربه می‌خورد به پایش. داریم که در یکی از این‌ها قلاب زده بود که چشم یکی را در آورد. از ساده‌ترین شکلش تا پیچیده‌ترین شکلش چون پای انسان در جنگ در میان است، بدون انسان جنگ معنی نمی‌دهد. به همین خاطر اگر [خاطرات را] درونی بکنید، دیگر ما به هیچ تکراری نمی‌رسیم.

درویدیان: من فکر می‌کنم همین تفکیکی که شما بین کار ما می‌کنید و می‌گویید که این کالبد جنگ‌ها است و کار خود شما باطن است، یک نوع تفکیک هم قائلید و می‌گویید یک واقعه که برای یک آدم اتفاق افتاده یک کالبد دارد که برای آدم‌ها امکان دارد مشابه هم باشد، ولی تفسیری که هر کدام می‌توانند از آن بکنند و اتفاقی که برای هر کدام در درون‌شان می‌افتد و آن درون را روایت می‌کنند، باطنش است. به این تفکیک قائلید؟

سرهنگی: آقای درویدیان، مورخی موفق است که جزئی نگر باشد.

سرهنگی: جنگ چون یک جنگ دفاعی بوده ذات مردمی دارد، بنابراین همه جنگ در قرارگاه‌ها نیست. همه جنگ دست فرماندهان ما نیست. همه جنگ دست رزمندگان ما هم نیست. حتی بخشی از جنگ دست دشمن ما است. ما این را تقسیم کردیم به سه ضلع یک مثلث. گفتیم: قاعده، خاطرات رزمندگان، یک ضلع خاطرات اسیران ایرانی و یک ضلع دیگر خاطرات اسیران عراقی. این مثلث اگر شکل بگیرد ما به حقیقت گویی جنگ نزدیک می‌شویم.

چرا کتاب «خرمشهر در جنگ طولانی» شما شیرین‌تر و خواندنی‌تر از بقیه کتاب‌های شماست؟ چون سراغ مردم عادی رفتید، با من صحبت کردید، با او صحبت کردید و هر کدام از یک منظر. تکراری که ما می‌گوییم، تواتر است. یعنی باید وجود داشته باشد. در اردوگاه موصل، بچه‌ها یک انباری را سوراخ می‌کنند، می‌روند اسلحه برمی‌دارند، رادیو برمی‌دارند، دوربین برمی‌دارند، بعد که متوجه می‌شوند عراقی‌ها فهمیده‌اند، انبار را آتش می‌زنند.

درویدیان: انبار خودشان را؟

سرهنگی: انبار عراقی‌ها را. در موصل یک انباری بوده، مال عراقی‌ها بوده، بچه‌ها رخنه می‌کنند و چیزهایی برای خودشان برمی‌دارند. بعد در ده تا خاطره می‌بینید که داستان آتش‌سوزی این انبار وجود دارد. یکی می‌گوید من اسلحه برداشتم، کسی متوجه نشد. این در خاطره‌ی دیگری که گفته‌اند، نیست. اصلاً می‌گوید اسلحه را آوردم و باز کردم و در باغچه‌ی قایم کردم برای روز مبادا. ما با یک رادیو طرف بودیم، اما یک دفعه می‌بینیم پنج تا رادیو در اردوگاه هست. او ندیده که چهار نفر دیگر رفته‌اند و رادیو برداشته‌اند. این نگاه‌های مختلف از شکل این حادثه است که کار را پرسپکتیو می‌کند، کار را از سطحی بودن در می‌آورد. کار را می‌چرخاند و شما عمق کار را می‌بینید. تقریباً در تمام خاطرات هست. یکی هم می‌گوید بچه‌ها رفتند انبار، من شنیدم که رادیو هم برداشتن.

درویدیان: ولی موضوع شما جنبه تاریخ‌نگاری، از طریق خاطرات حول محوری به نام آتش‌زدن انبار نیست.

سرهنگی: نه، نیست!

درویدیان: برحسب اتفاق آدم‌های مختلف‌اند که می‌گویند.

سرهنگی: ما با انسان ها و حادثه ها کار داریم در اردوگاه ها.

درودیان: فکر نمی کنید نقطه عزیمت شما و تجربه شما، شما را به این مسیر کشیده. شما می توانستید یک سیر دیگر را انتخاب کنید و با همین گزینه خاطرات، نهضت دیگری را ایجاد کنید. یعنی بگویید که در جنگ این شخصیت ها مهمند. یعنی در واقع مدل کارتان این باشد، آنچه ضرورت های یک حادثه بزرگ است را مینا قرار بدهید، تا تجربه شما و آنچه که دم دست است را.

سرهنگی: نه!

درودیان: مثلاً شما تا حالا سراغ خاطرات آقای رضایی آمده اید؟ سراغ خاطرات آقای شمخانی آمده اید؟

سرهنگی: نه!

درودیان: در صورتی که خیلی خاطرات دارند. خاطرات، راوی ها برای شما تا حالا مهم بوده؟ این که ما چه جوری ثبت کردیم، چه جوری ضبط کردیم؟

سرهنگی: چرا مهم نبوده؟!

درودیان: همین! چطور سراغ این گزینه ها نیامدید؟

سرهنگی: چرا! آغوششان را باز کنند ما بیاییم.

درودیان: می خواهم بگویم تجربه شما مؤثر بوده در این. یعنی شما این خاطرات را هم بخشی از کار می دانید و به دلایلی نیامدید. یا اصلاً تا حالا ندیدید.

سرهنگی: بخشی از کار است.

درودیان: یعنی یک روز شما پیش آقای رضایی، پیش آقای شمخانی، پیش آقای رشید می روید و خاطرات شان را می گیرید. مثل شهید صیاد شیرازی که جزو کارهای شماسنت و کار خوبی هم شده.

سرهنگی: وقتی سال ۱۳۶۵ ما حدود صد تا اسیر سرهنگ داشتیم، من پا شدم رفتم، اهواز، محمد باقری دست مرا گذاشت در دست علی افشاری.

درودیان: می دانی من چه سالی پیش علی افشاری رفتم؟! برای کتاب «خرمشهر در جنگ طولانی» سال ۱۳۶۱ رفتم پیش علی افشاری. ولی هیچ موقع برایم کشش نداشت. آن کار بسیار ارزشمندی که بعداً شما کردید علتش چه بود؟ من رفتم خاطرات آن سرهنگ را گرفتم که فرمانده گردان نیروی مخصوص بود و اصلاً مأموریت اشغال خرمشهر را به او داده بودند. اسمش را یادم رفته. علی افشاری مترجم بود. یعنی خیلی زودتر از این ما رفتیم سراغ اسراء، آن هم اسرای دانه درشت. ولی این گزینه خاطرات و کار ارزشمند شما به دست نیامد.

سرهنگی: شما کار روزشان را می خواستید.

اما وقتی من می نشستیم پیش سرهنگ عبدالکاظم حسین الاسدی که در فاو فرمانده تیپ ۱۱۱ بود و فاو را از او گرفته بودیم، اصلاً صحبت جنگ نمی کردیم به آن معنا.

من صحبت جنگ نمی کردم. می گفتم، سرهنگ چند تا بچه داری؟ می گفتم، مثلاً چهار تا بچه دارم.

درودیان: به ما می گویند جنگ ما مردمی است و به مردم و زندگی شان و انسان در جنگ متوجه بودند. جنگ از نظر عراقی ها که یک جنگ انسان گرا نبود. چرا با آن ها که بودید باز از همین منظر بوده؟

سرهنگی: ما می خواستیم بگوییم آن طرف هم انسان است. ببینید در خاطرات آقای بنادری در سال ۱۳۵۹ هست که چهل، پنجاه تا اسیر از کوی ذوالفقاریه می گیرند و می آورند.

همان محله ای که آمده بودند و دریاقلی آن کار را کرد. شبانه و نصف شب آقای جمی خودش را می رساند به سپاه، فکر می کنید اولین حرفی که می زند، چیست؟ وقتی اسیرها را می بیند، برمی گردد به حسن بنادری می گوید که به این ها آب دادید؟ غذا دادید؟ این ها خسته اند. تفکیک قائل بشوید بین مردم عراق و ارتش بعث و بعثی. آن جا اسیرها می ریزند روی دست و پای آقای جمی. یک سرگردی بوده به نام سرگرد فارس. در اردوگاه تختی بود و من رفته بودم آن جا. خیلی آدم باهوشی بود. درباره جنگ صحبت نمی کردیم. می گفتم، الان ساعت ۱/۵ بعد از ظهر است و ناهار خوردی، اگر الان خانه بودی، چه کار می کردی؟ گفت، برای بچه هایم نقاشی می کردم. گفتم، چند تا بچه داری؟ گفت، دو تا پسر دارم. گفتم، چه می کشیدی؟ گفت، از همین نقاشی ها که یک کلبه می کشند، یک دودکش می گذارند، بعد یک راهی و درخت می گذارند. گفتم، چرا این را می کشی؟ چرا بچه ها خوش شان می آید از این. گفت، نمی دانم، همین جور مرسوم است دیگر. گفتم، فکر نمی کنی بچه به سرپناه احتیاج دارد. فکر می کند خانه بهترین جای عالم است. گفت، چرا! گفتم چند ساله ای، چه جوری بودی، کی رفتی دانشکده افسری. این آدم این قدر باهوش بود که همان موقع، ساعت دو که اخبار اعلام موجودیت مجلس اعلاای انقلاب

سرهنگی: در جنگ پای انسان در میان است. تعریف جنگ بدون انسان معنی ندارد. در هیچ جنگی این طور توده مردم به طور عمیق درگیر نشده بودند. آن قدر عمیق بود این جنگ که روی لباس پوشیدن مردم هم اثر گذاشت، روی غذا خوردن مردم هم اثر گذاشت، روی نوع غذاهم اثر گذاشت.

اسلامی عراق را کرد، فکر می‌کنید چه کار کرد؟ گفت، تا کی هستی این جا سرهنگی. گفتم، تا فلان موقع. گفت، من یک بیانیه می‌خواهم بنویسم و بیعت کنیم با آقای حکیم. گفتم، من می‌مانم. نوشت و امضا کردند و گرفتم و آمدم روزنامه. خبر صفحه اول این شد که گروهی از اسیران عراقی با آیت‌الله حکیم بیعت کردند. ما نقب می‌زدیم به روح انسانی که او هم یک جور گرفتار است. عراقی‌ها بیشتر از ما گرفتار بودند. این جنگ تحمیلی علیه آن‌ها هم بود. برای این که یک قدرت دیگری این جنگ را پیش می‌برد. غرض این است که ما از مجرای انسانی وارد دل این‌ها می‌شدیم.

درویدیان: حالا این به درد جنگ در آینده می‌خورد به نظر شما؟

سرهنگی: من اصلاً کار ندارم به جنگ آینده.

درویدیان: یعنی اصلاً برای تان موضوع نیست که اگر یک جنگی در آینده داریم، این خاطرات با آن تجربه به درد بخورد.

سرهنگی: ببینید ما دو تا تجربه داریم. یک تجربه نظامی داریم که مال شماست و ارزشش فوق‌العاده است. یعنی کلمه به کلمه این‌ها فوق‌العاده است. این که شما فرمودید، من خاطرات فلان عراقی را خواندم و گفته لشکر شش، این لشکر شش نیست، تیپ شش است. گفتم، این برای شما است. برای مخاطب ما یا خود ما مهم نیست که این تیپ شش است، ششصد است، شش هزار است. اصلاً مهم نیست. مهم این است که این سربازها در خانه‌ها، با مردم چه کار کردند. این‌ها مهم است. این که این سرباز تحت امر کدام گردان است، مهم نیست. آن چیزی که به لحاظ انسانی در جنگ گذشته و آن بحث توده مردم که با جنگ درگیر بودند، چه اش به درد مردم آینده می‌خورد؟ اگر صد سال دیگر جنگ شود، می‌گویند یک زمان در جنگ ایران و عراق، این همه مردم عادی بودند. چرا ما می‌آییم می‌گوییم حالا درست یا نادرست. حاجی پور چرخ چاهش را آورده بود گذاشته بود کنار سنگر فرماندهی‌اش. مقنی بود. چرا حاج غلام حسین رعیت از میبید یزد، تعدادی مقنی یا خودش می‌آورد و آن تونل فتح‌المبین را می‌زنند که کاری می‌کنند شگفت.

درویدیان: تناقض نمی‌بینید در این؟ وقتی می‌گوییم چرا عین روایت را ساماندهی می‌کنید، به چه می‌پردازید؟ می‌گویید: انسان، محور ماست و خاطرات را از این جنبه می‌بینیم. حتی به دشمن هم از این منظر نگاه می‌کنیم. ویژگی جنگ ما مردمی بودنش است و چون مردم بودند به این سیر کشیده شد. این را می‌فرمایید دیگر! خوب، ما وقتی یک تجربه‌ای داریم به نام جنگ مردمی، خواه ناخواه جنگ آینده‌مان هم به نوعی در ارتباط با این مسئله است دیگر. به مردم، جنگ مردمی و به این نوع مسائل برمی‌گردد. ویژگی کار شما جنگ مردمی است؛ نقش مردم در جنگ، نقش انسان در جنگ.

سرهنگی: ما می‌خواهیم بگوییم یک جنگی اتفاق افتاده و یک میلیون نفر از این مردم رفتند جنگ و حالا می‌آیند و می‌گویند که چه شده. **درویدیان:** این ویژگی جنگ ما بود.

سرهنگی: حالا من می‌خواهم بگویم که در این یک میلیون، علی شمخانی هم هست که جزو مردم است. بعد فرامانده می‌شود. حاج حسین رعیت هم که از میبید یزد آمده، او هم هست.

درویدیان: درست، ولی من می‌گویم این نوع نگاهی که شما به این می‌کنید و وقتی که می‌گویید دغدغه نداریم و اصلاً مسئله ما نیست که جنگ در آینده می‌شود یا نمی‌شود.

سرهنگی: من چنین حرفی نمی‌زنم.

درویدیان: دغدغه دارید نسبت به این حرف من؟ جمع بندی ام این است - دوست دارم اگر اشتباه می‌کنم شما توضیح بفرمایید - این کاری که شما کردید من هم اعتقاد دارم کار بی‌بدیلی است. خودم، کم اهل خواندن این چیزها هستم. ولی هر چه که خواندم به نوعی، یعنی بیشتر گرفتارم کرد. یعنی بعضی از اثرها خیلی ذهنم را درگیر کرد. ولی احساس می‌کنم خاطرات ابعاد مختلفی داشته در مورد این جنگ. این نوع نگاه خاص شما بوده که یک تعریف خاص برای آن و بخشی‌اش را جمع کردیم. این یک آسیب‌هایی دارد که اگر خود شما آسیب‌شناسی نکنید نمی‌توانید عبور کنید از این گونه خاطرات به یک خاطرات جدید. یعنی یک مرحله را شما پشت سر گذاشتید به یک اعتبار و با یک ذهنیتی. الان باید بیایید وارد یک مرحله دیگری بشوید. آن مرحله چطور امکان ساماندهی دارد؟ این که شما مبنای‌اش را دوباره تعریف کنید و با نقد گذشته امکان پذیر است. ببینید ما الان در معرض یک جنگی هستیم در آینده. درست است؟! تمام داستانی که مال جنگ گذشته است؛ موجودیت کشوری به نام ایران بعد از انقلاب و نظام جمهوری اسلام مورد مخاطره قرار گرفته و مردم بعد انقلاب آمدند از این نظام دفاع کردند. این کل داستان است الان این‌ها خاطرات مختلف دارند. اگر این خاطرات را شما با رویکرد جدیدی و از منظر امکان یک جنگ دیگر جمع‌آوری و ارائه نکنید، اگر جنگ دیگری در آینده باشد، باز از صفر باید شروع کنیم. چون این خاطرات و جمع‌آوری شما هیچ نسبتی با خطر و جنگ آینده نخواهد داشت و به دلیل رویکرد شما هم هست.

بهبودی: همان طور که شما پس از پایان جنگ شروع می‌کنید به تاریخ نگاری و از منظر نظامی به آن نگاه می‌کنید و به دستاوردهایی می‌رسید و چیزی به عنوان تجربه نظامی به یادگار می‌گذارید که به احتمال قوی می‌تواند دست مایه‌ای باشد برای اتفاقات نامیمون بعدی به نام جنگ، همان طور هم فعالیت این دفتر و مشابه این دفتر دستاوردی دارد به نام تجربیات انسانی که این می‌تواند دست‌مایه‌ی حوادث بعدی باشد.

مضاف بر این که یک تبصره‌ای هم باید اضافه کرد؛ این که آنچه در این هشت سال اتفاق افتاد، به جهت زمان، مکان و شیوه جنگیدن، و حتی در مناسبات انسانی، مربوط به این زمان است و ما نمی‌توانیم بگوییم اتفاقی مشابه در زمانی دیگر و در مکانی دیگر و با همین مشخصات دوباره رخ خواهد داد. ما آنچه که در این جا اتفاق افتاده را داریم نگاه می‌کنیم. ممکن است، بعدها دستاوردهای نظامی شما در جنگ نامتقارن بعدی به درد بخورد، ممکن است به درد نخورد، ممکن هم هست این مناسبات و این فرهنگ به جا مانده از این دفاع مردمی در اتفاق نامیمون بعدی به درد بخورد، ممکن است هم به درد نخورد، به ضرس قاطع نمی‌شود الان گفت و حکم صادر کرد.

درویدیان: معتقدم جنگ را یک زندگی فرض نکنیم. یک زندگی بود دیگر. در موزه مسکو هم که شما رفتید، بعد از یک جنگ است. جنگ در واقع خودش یک زندگی است، همان طور که صلح یک زندگی است. هر جامعه‌ای آن طور زندگی می‌کند که آن طور می‌جنگد و بالعکس. یعنی، خرد دفاعی هر قومی با نوع نگاه شان به زندگی نسبت دارد. بنابراین من به ضرس قاطع می‌گویم که تجربه ما در جنگ خودمان هم نسبت دارد با نوع جنگ‌هایی که در گذشته داشتیم و نقشی که مردم داشتند و در آینده هم چنین است. مثلاً خاطرات جنگ دوم ما با روس را بخوانید. مجتهدین آمدند و مردم چه طور آمدند. نحوه حضور مردم و نحوه واکنش شان شبیه جنگ خودمان است. پس در آینده هم امکان پذیر است. ولی ما می‌توانیم کاری نکنیم که این امکان‌پذیری به وجود بیاید. از این منظر که مردم وقتی یک جنگی می‌شود چطور مقاومت می‌کنند؟ اگر ما این را بخش اصلی قرار بدهیم در گرفتن خاطرات، در واقع گونه‌ای از خاطرات را جمع می‌کنیم که خاطرات مقاومت و پایداری در برابر تجاوز است و هر کسی بخواند، آموزشش می‌دهد، یادش می‌دهد، انگار خاطرات مقاومت در زندان است. اگر جمع‌آوری بشود یکجایی و این‌ها را کسی بخواند، آموزش می‌دهد. مثل ما که [خاطرات] جمبله بوپاشارا می‌خواندیم. می‌گفتیم این‌ها در الجزایر این طور مبارزه می‌کردند، ما هم این را بهینه می‌کردیم و متناسب خودمان. توجهی نبوده به این جنبه‌ها؟

سرهنگی: اگر نبود، ما این کار را نمی‌کردیم.

بهبودی: خود جامعه این کار را انجام می‌دهد، نه ما.

درویدیان: یعنی شما جامعه را هدایت می‌کنید.

بهبودی: ببینید، در کارنامه بچه‌های چپ قبل از انقلاب، خواندن کتاب‌هایی مثل: رز فرانس، خرمگس، چگونگی فولاد آبدیده شدو... وجود دارد. چه بسا عده زیادی از این‌ها به واسطه خواندن این کتاب‌ها متمایل به گرایش‌های مارکسیستی شدند. آن‌ها این کتاب‌ها را نوشته بودند که

زمانی در ایران و در دهه چهل یک جوان ایرانی بخواند و مارکسیست بشود. بنده و آقای سرهنگی سراغ فراوان داریم آدم‌هایی را که جنگ ندیدند و با جنگ فقط از منظر شیشه‌تلویزیون آشنا شدند که یک آشنایی ناقص و غلطی بوده. اما با خواندن این کتاب‌ها یک احساس متفاوت و نزدیک‌تر به حقیقتی نسبت به جنگ پیدا کردند. من مطمئنم اگر یک حادثه بدی به نام جنگ دوباره در این کشور اتفاق بیفتد، این کتاب‌ها هدایتگر روحی رزمندگان آینده می‌تواند باشد.

درویدیان: ولی شما با این جهت‌گیری دنبال نکردید.

بهبودی: نه، این را نمی‌شود گفت که با این جهت‌گیری دنبال نکردیم.

سرهنگی: پس ما چه کار کردیم آقای درویدیان؟ اگر این مورد نظر ما نبوده...

درویدیان: عین اتفاقی که برای ما افتاد...

سرهنگی: نه...

درویدیان: عین این اتفاق برای ما افتاد...

سرهنگی: ما فریز کردیم یک چیزی را...

درویدیان: همین اتفاق برای ما افتاد. یک جنگی اتفاق افتاده، همان را ثبت و ضبط کردیم و نوشتیم. خودمان هم دچار همین آسیبییم.

سرهنگی: این آسیب نیست!

درویدیان: چرا دیگر. احساس می‌کنم ما یک چیزی را جمع کردیم. چون داشته اتفاق می‌افتاد.

سرهنگی: شما باقالی فریز می‌کنید، نخودفرنگی فریز می‌کنید، برای چه فریز می‌کنید؟

درویدیان: با نگاه به آینده، زمستان که نمی‌کارد ما بخوریم.

سرهنگی: برای این که یک روزی این را مصرف نکنید. بعد ما این قدر حقیقت داریم که اصلاً نیازی به مجاز ندارد. چی کسی و کدام مداح می‌تواند بیاید حادثه‌ای را بیان کند که از اصل حادثه‌ای که در آن نيمروز اتفاق افتاده بزرگ‌تر باشد؟ چه کسی می‌تواند این کار را بکند؟ ما عاجزیم که اصل ماجرا را به اندازه خودش نشان دهیم. یا بزرگش می‌کنیم یا کوچکش. همان دوربینی و نزدیک‌بینی. منتهی اصلاً به آن نزدیک نمی‌شویم که ببینیم حقیقت چه می‌گوید. دیشب من یک فیلم مستند دیدم از یک اسیر ایرانی که داشت صحبت می‌کرد. مسافرکش هم هست. سید هم هست. صحبت کرد و گفت یک جاسوسی بود که ما برنامه‌ریزی کردیم برای او. چهار نفر بودیم و رفتیم گوش او را بریدیم. می‌گفت سی و سه نفر ما را گرفتند عراقی‌ها. می‌گفت طرف برای این‌ها خیلی عزیز بود. می‌گفت پیشانی من را می‌بینید؟ یک هلال بود. می‌گفت ما ۳۳ اسیر هستیم که همه یک هلال روی پیشانی داریم. جای

شوکت برقی است که وصل کردند به ما سی و سه نفر. این، جایش ماند. سی و سه نفر این طوری، شگفت نیست!؟ گفت، ما را بردند و در یک حوض بزرگ فرو کردند. آب را بستند روی ما و سقف آن را هم بستند. نه می توانستیم دراز بکشیم، نه می توانستیم بنشینیم. یکی از بچه ها که ترک بود، به عراقی ها گفت، من گوش او را بریدم! نبریده بود. گفت، من بریدم. این ها را ببرید. من اصلاً خبر نداشتم. بعد از بیست سال، دیشب او را دیدم که حالا قرار است به او وصل شویم. من دخترهایی که اسیر بودند را دیدم که می گویند، ما از یک سرباز عراقی ناخن گیر گرفتیم و موها مان را با ناخن گیر زدیم. چون بهداشت نبود و تا برای سرباز عراقی هم جاذبه نداشته باشیم.

بعد حسین جعفری نامی می آید نمایش این را می نویسد و می گوید این ها موهاشان را جمع کردند و بافتند و صبح ها با آن طناب بازی کردند.

درویدیان: واقعاً این کار را کردند؟
سرهنگی: نمی دانم! می خواهم بگویم کدام تخیلی به این جا راه پیدا می کند و به این حقیقت می تواند برسد؟ وقایع جنگ بزرگ تر از تخیل نویسنده ها و هنرمندان است. خیلی بزرگ تر است. منتهی آن حقیقت را باید ببینند و بخوانند. رفتم آتلیه کاظم چلیپا. دیدم سه چهار تا تابلو دارد. گفتیم: کاظم، شیمیایی اند این ها؟! گفت: تو می فهمی، خیلی ها آمدند و

نفهمیدند. چنان ظریف کار کرده بود. یک جمله داشتند آقای بهبودی. گفتند که من برای وقایع پیروزی انقلاب هر روز در حیرتم. فکر می کنم شما هم همین طور باشید. من هم هر روز در حیرتم که این چیزهایی که اضافه می شود چیست؟ چه کسی از پس این ها بر خواهد آمد؟ ما چقدر عمر داریم، چقدر کفاف می دهد؟

درویدیان: شما قبول دارید که ما باید یک نقد و بررسی بعد از دو دهه در مورد ادبیاتی که در مورد جنگ، در حوزه تاریخ نگاری، در حوزه خاطره و در حوزه های مختلف به وجود آمده، انجام بدهیم. چون من فکر می کنم بعد از جنگ فرض بر این بود که دیگر هیچ کشوری جرأت نمی کند به ما حمله کند. حالا هم این امکان وجود دارد. ولی با تهدیدات امریکا بعد از حادثه یازده سپتامبر احتمال یک جنگ دیگر وجود دارد. بنابراین به نوعی

ما باید نگاه جدیدی به جنگ گذشته بکنیم در همه ابعادش و ادبیاتی تولید کنیم که جنگ گذشته را به جنگ آینده متصل کند. از این منظر می گویم نقد و بررسی و آسیب شناسی.

سرهنگی: این آب راه خودش را باز می کند.

درویدیان: یعنی می آید به این سمت؟

سرهنگی: طبیعی است کاملاً طبیعی است.

درویدیان: الان شما در این پانصد تا کتاب و مثلی که هست، درصد بندی کردید که این پانصد تا کتابی که دارید، چقدرش مال دشمن است؟ چقدر مال رزمندگان است؟ چقدرش مال مردم است؟

سرهنگی: بله؛ به تفکیک همه اش موجود است.

درویدیان: الان بیشترین درصد مال کیست؟

سرهنگی: خاطرات بچه های ما.

درویدیان: اسیر یا رزمنده؟

سرهنگی: رزمنده.

درویدیان: و بعد آزادگان است؟

سرهنگی: بله. حتی ما در زیر

مجموعه نامه ها، چهار تا کتاب داریم. از

دویست و پنجاه تا هست تا این چهار تا.

درویدیان: آقای سرهنگی شما تا

حالا همین نگاهی که ما از موضع

خودمان به کار شما داشتیم، از موضع کار

خودتان به کاری که ما می کنیم - به

عنوان کالبد - داشته اید؟ چه چیزی اش

برای شما مهم بوده؟ روایتش، روشش،

آثارش؟ چه چیزی برای شما از دور مهم

بوده، نسبت به کاری که ما می کنیم؟

سرهنگی: آینده این کار برای ما مهم تر از الان است. یک وقتی من

می گفتم، آقایان کتاب ها را ببرید دانشگاه افسری. آن جا افسرانی هستند

که جنگ را ندیده اند. باید این کتاب ها را بخوانند و بفهمند کسانی مثل

خودشان که از این دانشگاه فارغ التحصیل شدند، چگونه جنگ کردند. باید

یاد بگیرند، بفهمند. به نظر من تجربه فوق العاده ای است. گران تمام شده

است.

درویدیان: و شما چه آقای بهبودی؟ چگونه نگاه می کنید به این کالبد؟

بهبودی: آن موقع یا الان؟

درویدیان: هم آن موقع، هم الان. هم به خودتان و هم به آن و هم به

نسبت این دو تا با هم.

بهبودی: آدم وقتی در کوران یک کاری قرار می گیرد، فکر می کند

درویدیان: جنگ در واقع خودش

یک زندگی است، همان طور که صلح یک

زندگی است. هر جامعه ای آن طور

زندگی می کند که آن طور می جنگد و بالعکس.

یعنی، خرد دفاعی هر قومی با نوع نگاه شان به

زندگی نسبت دارد. بنابراین من به

ضرس قاطع می گویم که تجربه ما در

جنگ خودمان هم نسبت دارد با نوع

جنگ هایی که در گذشته داشتیم و

نقشی که مردم داشتند و در آینده

همچنین است.

این بهترین کار است. طبیعت انسان است.

درویدیان: اگر این طور فکر نکنه، اراده کار در او ایجاد نمی شود.

بهبودی: ولی من الان فکر می کنم که این ها دو مجرای هستند که در دو مسیر موازی حرکت کردند و در یک زمانی همدیگر را پیدا خواهند کرد.

درویدیان: تالاقی پیدا می کنند.

بهبودی: تالاقی پیدا می کنند و همدیگر را تکمیل می کنند.

گودرز یانی: همچنان که آقای درویدیان به نوعی دارد در نگین این کار را می کند. دوره ایشان از بعد توقف انتشار مجله کمان شروع شد. الان و در دوره ایشان ما گزارش های مستند جنگ را می بینیم، مکالمات بی سیم ها و گفت و گوی قرارگاه ها را. از همان بخش مستند جنگ دارد استفاده می شود.

درویدیان: ما یک گونه ای از کار را در این شماره راوی گری می خواهیم مطرح کنیم که تا حالا اصلاً نیاوردیم. شاید در خاطره نویسی و در نوع خودش بی نظیر باشد. مادو تا دفتر چه به هر کسی می دادیم. یکی می دادیم و می گفتیم این مال خودت. از حالا که صدایت کردیم، هر چه که مربوط به خودت است، بنویس. می نوشت من چه جوری توجیه شدم، از خانه چطور آمدم، چه کسی برایم بلیط گرفت. چه جور قطار شدیم، کجا رفتیم، چه جوری رفتیم. تاروزی که می آمد و دفتر چه را به ما می داد و می رفت. ما هنوز آن دفترچه ها را باز نکرده ایم. بعضی هاشان شهید شدند. بعضی هاشان نسبت به من انتقاد داشتند. می نوشتند درویدیان آمد چکشی ما مابرخورد کرد، حال ما را گرفت، ولی هیچ کس این را در آن زمان نخواند و مبنای قضاوت و برخورد قرار نداد. به گونه ای که ما اصلاً هنوز آنها را باز نکرده ایم. یک چیزهای دیگری داریم که ما به آنها می گوئیم دفترچه راوی. یعنی همان طور که دارد ضبط می کنه، این دفترچه هم جلویش است. مرتب همه چیز را می نویسد. چون امکان ضبط همه چیز وجود نداشت. یک بخشش به نام مشاهدات راوی است. مثلاً نوشته ما رفتیم فلان جا، آقا رحیم [صفوی] در فرودگاه که ما می خواستیم برویم، حسن باقری را صدا کرد. رفتند یک گوشه ای با هم صحبت کردند، نمی گوید این ها چه گفتند. ولی ما می خواهیم این ها را ببینیم که خواننده مابفهمد راوی ما حتی آن لحظه را هم دیده که این دو تا همدیگر را کشیدند کنار. چون راوی ما همه جا می رود. مثلاً یکی از چیزهایی که طنزگونه بود و برای بچه ها مکرر اتفاق می افتاد، این بود که فرمانده با عجله می رفت. راوی هم می دوید. می گفت، بابا! دارم می روم مستراح، کجا داری می آیی دنبال من. ضبط را بده ببرم آن تو. یک شوخی این جوری هم می کرد.

سرهنگی: آقای درویدیان، دو سال پیش کنفرانس خاطره نویسی بود

در بوسنی و سارایوو. دفترچه های شما را بردم.

درویدیان: عجب! نمونه دارید؟

سرهنگی: بله!

درویدیان: از کجا گیرتان آمد، آقای سرهنگی؟!

سرهنگی: چه کار دارید!

درویدیان: می خواهم ببینم نفوذی دارید آن جا؟

سرهنگی: همه جا نفوذی داریم! دفترچه را بردم بالا. یک میزی بود و نشسته بودیم. گفتم، این دفترچه هایی است که روز اول جنگ می دادند به رزمندگان برای نوشتن خاطرات، با آرم سپاه.

درویدیان: باز تابش چه بود؟

سرهنگی: امسال خرداد ماه بود که آمدند. از بوسنی، پیغام داده بودند که آمدن سرهنگی و [رضا] برچی به آن جا، یک تحولی بود، مثل خود جنگ. یعنی جنگ چقدر تحول ایجاد کرد در بوسنی، آمدن این ها هم همان قدر تحول ایجاد کرد. برای این که این ها شعبه های مختلفی برای خاطره نویسی از جنگ دارند. یک چیزی مثل بنیاد حفظ آثار خودمان در شهرهای مختلف. به تمام این شهرها رفتیم. پانزده روز آن جا بودیم. پوست ما را کندند این ها. صبح راه می افتادیم و می رفتیم به شهرها و همه جا باید سخنرانی می کردیم، همه جا باید صحبت می کردیم. گفتند، آمدن شما درست مثل تحولی بود که جنگ ایجاد کرد، کتاب های خیلی خوبی منتشر کردند، خیلی کارهای خوبی کردند.

بهبودی: این ادعا هم نشان می دهد که ما خیلی خوب کار کردیم.

سرهنگی: ما راضی هستیم آقای درویدیان، راضی هستیم از کارمان. بهترین کار عالم را ما داریم. این را من با هیچ چیز عوض نمی کنم.

درویدیان: ممنون، خیلی استفاده کردیم. شما که می دانید من حقیقتاً و قلباً خدمت شما و کاری که می کنید ارادت دارم. منتهی روشم در بحث روشی است که گفت و گو کنیم تا باطن امر روشن شود.

سرهنگی: من فکر می کنم ظرفیت داشت، ما نیم ساعت یا سه ربع دیگر هم صحبت کنیم.

درویدیان: بله، منتهی ملاحظه وقت شما را کردیم.

گودرز یانی: به عنوان یک جور جمع بندی عرض می کنم. یکی، دو جا خیلی به هم نزدیک شدید. جمله آغازین آقای بهبودی هم کلیدی بود که نباید آن را دست کم بگیریم. نکته دیگر مختصات زمانی و مکانی بود. تعریف زمان و مکان از نظر طرفین این نشست متفاوت است. هر کدام بسته به کار خودشان است و محل بحث دارد. یک عبارتی هم در مورد همه شما به ذهنم رسید، این که: خود راه بگویدت که چون باید رفت. هر سه شما همین طور زندگی کرده اید.